

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۵ دسمبر ۲۰۱۶

"کور هم می فهمد که دنده شور است"

۲

۱- مدارس مذهبی، رسانه ها، نشر کتاب و افراط گرایی:

آقای "منصور" هرگاه چیزی به نام وجدان در وجود شما موجود می بود، به جای آن که از دم قیزه نموده، تمام بار مسؤلیت را به گردن مضمون "ثقافت اسلامی" و بدان وسیله معارف دربند تحجر اخوانیت می انداختید، می توانستید چشمان تان را باز نموده در گام نخست امواج سهمگین و ویرانگر افراط گرایی را در درون جامعه می دید. امواجی که تبارز عملی آن را در قتل "فرخنده" به میلیونها تن از طریق رسانه های خبری و فیس بوک ها نظاره کردند. امواجی که همه روزه در اقصا نقاط افغانستان، به ده ها و صد ها زن و دختر، قربانی آن گردیده یکی سنگسار می گردد، دیگری گوش و بینی بریده می شود و ده های دیگر به گلوله بسته شده و یا سربریده می شوند.

آقای منصور، می دانم شما چرا نمی توانید آغاز کارتان را از مطالعه چنین امواجی در درون بنا نهید، زیرا وقتی بخواهید از جامعه شروع نمائید، ذهن پرسشگر هر افغانی از شما خواهد پرسید، وقتی موجودیت و سوابق تاریخی چنین امواجی را در بستر تاریخ افغانستان نمی توان مشاهده نمود، پس چنین امواجی از کجا به وجود آمده اند؟ در پاسخ به چنین سؤالیست که جنابتان و متباقی داعیان "اسلام سیاسی" می باید زبوانه اعتراف نمائید که سر آغاز چنین روند ضد انسانی به ایجاد نخستین حلقات نهادک استخباراتی به نام "سازمان جوانان مسلمان" خود را می رساند. ناگزیرید بنویسید که این پدران عقیدتی- تشکیلاتی شما در وجود "گلبدین" ها، "سیاف" ها، "ربانی" ها، "عمر" ها، حبیب الرحمان" ها، "سیف الرحمان" ها، "نیازی" ها و متباقی جنایتکاران خرد و بزرگی بوده که به جای "اسلام سنتی" حامل تأمل و تحمل، اسلامی که این حکم "افغانها نصف قرآن را قبول دارند" زبانزد خاص و عام بود، با استفاده ابزاری از اسلام، از خدا و از محمد، به جای اسلام به مثابه یک عقیده و یک رابطه بین عابد و معبود، "اسلام سیاسی" را نشخوار نموده، در زهدان چرکین آن، ماحصل القاح نطفه های استعمار و ارتجاع را به شکل افراط گرایی مذهبی پرورش دادید.

اسلامی که به جای "گوسفند از پای خود، بز از پای خود"، "عیسی به دینش، موسی به دینش"، فرهنگ تیزاب پاشی، سربریدن و سنگسار کردن را جای گزین نموده، آسانترین و کوتاهترین راه رسیدن به "اجر" دنیا و آخرت را به دنباله روی از اسلام سیاسی، و انسانیت و افغانیت را دریای آن قربان نمودن معرفی نمود.

آقای منصور، لطف نموده یک بار دور و بر تان را نظر افکنید و ببینید که از آن زمان تا کنون، به چه تعداد مدرسه مذهبی شخصی و رسمی در سراسر کشور بدون وقفه به تولید افراط گرا اشتغال دارد.

آقای منصور، همین سال قبل بود که این قلم ضمن یکی از مقالاتم به وجود سه هزار مدرسه مذهبی در افغانستان اشاره نموده و نوشتم که اگر هریک از این مدارس سالانه ۱۰ فارغ التحصیل- بخوانید افراط گرای مکتبی- داشته باشد در مجموع سالانه به ۳۰ هزار افراط گرا می رسد. در همان مقاله پیشبینی نموده بودم که سرانجام چنین روندی، کشور ما را به کدام ناکجا آبادی خواهد کشانید.

آقای منصور، همین امروز به اصطلاح عوام - شاهدهی از غیب- آمده از طریق رسانه ها ضمن نشان دادن قسمتی از مدرسه شخصی "ملا عبدالسلام ضعیف" به صورت رسمی اعلام گردید که در مدرسه یکی از اراکین قبلی طالب به تعداد ۷۰۰ طالب و طالب بچه، به صورت شبانه روزی مصروف تحصیل هستند، به مثابه فردی که اینک ادعای مسؤولیت در قبال کشور و وظیفه تان می نمایند، هیچ شده از خود و یا از دیگران بپرسید:

- چه کسی به یک طالب با تمام سوابق جرمی آن اجازه تدویر چنین مدرسه ای را داده است؟

- منابع عایداتی این مدرسه و مسجد از کجا تأمین می گردد، که آنها توان پرداخت مصارف شبانه روزی ۷۰۰ نفر شاگرد را پیدا کرده اند؟

- دروسی که در این مدرسه تدریس می گردد، مطابق کدام نصاب تعلیمی بوده و سرانجام کشور ما را به کدام سمت می خواهد هدایت نماید؟

- استادانی که در این مدرسه تدریس می نمایند، چه کسانی اند و با کدام نهاد های استخباراتی دور و نزدیک در تماس اند؟

- و

آقای منصور، هرگاه بحث به ارتباط مدارس مذهبی را در همین حد ناکافی بسنده کنیم و برویم به سراغ رسانه ها، آیا گفته می توانید که در آنجا چه می گذرد؟

جهت روی نازک جنابعالی رسانه های سرکاری اداره مستمراتی را که تمام وقت جهت فریب مردم- بهتر نوشت فریب خود، زیرا مردم ما دیگر فریب نمی خورند، بلکه از ناچاری چنین وانمود می کنند که گویا نمی دانند چه می گذرد- به دستور ارباب بزرگ و اسلام نمائی های آن، عجوزه ها و پتیاره های خلق و پرچم را هم با "چادر و چارچق" روی صحنه می آورند، می گذریم، و هم چنین آن تلویزیونهای دیگری را که رسماً به مثابه این و یا آن مسجد و مدرسه به فعالیت مشغول اند، نیز به شمار نمی آوریم، عکس آن تنها بحث مختصر ما را از تلویزیون "خورشید" که اگر مطلقاً منوط به "جمعیت اسلامی" یعنی نهادی که جنابعالی یکی از اعضای رهبری آن هستید، نباشد حد اقل نزدیکترین متحد تبلیغاتی جمعیت به شمار رفته می کوشد تا وسیله ای باشد در خدمت تحقق اهداف "جمعیت اسلامی" آغاز می نمائیم و به خاطر این که مهر تعلق مذهبی به این لا مذهب زده نشود، هم زمان با آن تلویزیون "نگاه" را که تعلقاتی با "حزب وحدت" دارد، نیز فراموش نمی کنیم.

آقای منصور، نمی دانم فرصت دارید تا لحظاتی چند از روز تان را به برنامه های این دو تلویزیون اختصاص دهید و یا خود لازم نمی دانید به آنها مراجعه کنید.

خوانندگان عزیز، در اینجا شما را مخاطب قرار می دهم، هرگاه فرصت یافته باشید تا به پروگرامهای این دو تلویزیون نظر اندازید، هیچ شده است که برنامه های آنها را به حساب تقسیم بندی ساعت وار، مد نظر قرار دهید که آنها گذشته از روز به اصطلاح مذهبی، در سایر ایام تلویزیون شان را به مدرسه ابوحنیفه و یا هم قم تبدیل نموده اند؟ آنها به چه

مناسبتی نیست که زیر نامهای آزمایش ذهنی، شرکت در مسابقه، فهم اسلامی و چه وجه همه روزه تلویزیون شان را به بلندگوی مدارس مذهبی تبدیل ننموده باشند.

در کشوری که از خود تاریخ دارد و تاریخ آن به زمانی می رسد که اعراب در آن زمان از شیر شتر و شاش آن لذت برده تداوی امراض شان را می نمودند، بدون آن که حتی یک کلمه از این تاریخ یاد نمایند، زیر نامهای "سیرت النبی" محدود نموده بی ادبی معاف به جز طرح سوال طول کشاله ران "علی" و "عمر" دیگر راجع به همه چیز آنها می پرسند و جایزه می دهند، آیا می توان انتظار داشت که ماحصل چنین طرز تربیتی، به غیر از افراط گرایی، چیز دیگری باشد؟

آقای منصور، شما که می خواهید چنین وانمود نمایند که گویا دلتان به حال کشور و مردم آن سوخته و نمی خواهید بیشتر از این قربانی افراط گرایی مذهبی باشند، آیا هیچ فرصت پیدا نموده اید تا حد اقل سری به تولیدات ده ها و صد ها مؤسسه نشراتی خرد و بزرگ در تمام کشور زده و ببینید که آنها سالانه چند عنوان کتاب و به چه تعداد مجله و جریده منتشر می سازند و محتوای آن مجلات، جراید و کتب در کل در کدام سمت و در خدمت کدام اهدافی قرار دارند؟

آقای منصور، هیچ شده است که یک بار در "پل باغ عمومی" در محلی که از سالها بدین طرف کتابفروشیهای خرده پای، در آنجا از طریق فروش کتاب، امرار حیات می نمایند، سر زده و ببینید که هزاران عنوان کتاب، مختلف که تقریباً بیش از ۸۰ درصد آنها یا در ایران چاپ شده اند و یا هم در پاکستان، بیانگر کدام طرز تفکری بوده و جوانان ما را به کدام سمت می کشانند؟

آقای منصور، نگوئید که از این همه تلاش در جهت زدودن فرهنگ توأم با تأمل و تحمل افغانها و جایگزینی آن با فرهنگ قساوت، دهشت و خونریزی "اسلام سیاسی" از قماش "داعش"ها، "طالب"ها، "القاعده"ها و "بوکوحرام"ها اطلاع ندارید. بی اطلاعی هم برای کسی که در موقف حزبی و دولتی شما قرار دارد، جرم است. زیرا چنین ادعائی دروغیست که هیچ کسی بدان باور ندارد، این را هم نگوئید که چنین لگام گسیختگی محصول اداره مستعمراتی و تعمیم سیاست نشراتی چنین اداره ایست، زیرا مردمی که در داخل کشور زندگانی می نمایند بارها شاهد بوده اند که مؤسسات نشراتی حتی ظاهراً آزاد نیز اجازه نشر یک مطلب را به صورت علنی علیه اخوانیت ندارند، تا چه رسد علیه دین و مذهب.

آقای منصور، وقتی از یک جانب خوراک مغزی نسل جوان کشور ما را اخوانیت یعنی همان افراطیت آماده و تعیین می دارد و از جانب دیگر، در عمل هر بیننده ای می تواند مشاهده نماید که گذشته از "اجر اخروی"، "اجر دنیوی" با پذیرش اصول اخوانیت و افراط گرایی چنان سریع می باشد، که راکتهای نسل پنجم امریکا و روسیه نیز به گرد آن نمی رسند، از جوانی که در مدارس مذهبی و حتی مکاتب رسمی مدرسه شده. به این موضوع بر می گردیم- تلمذ نموده اند، چه چیزی را می توانید انتظار داشته باشید به غیر از آنچه هستند و انجام می دهند.

آقای منصور، شما و حاکمیتی که در بطن آن نان تان را می پزید، این آش را خود آگاهانه و عمدانه برای مردم پخته اید، لطف نموده به جای آن که خود را از دود آن ناراحت نشان دهید، اگر واقعاً می خواهید کور نشوید. که نمی خواهید. آتشی را که فروخته اید، خاموش نمائید.

آقای منصور، شما و سایر همپالگی هایتان کار را به جایی رسانیده اید، که حتی افرادی از قماش آن فردی که خود را سالها دوست همکار و هم‌رزم عزیز پورتال آقای "آزاد ل." می دانست به اصل خود مراجعه نموده وقتی متوجه می شود که در سمت مبارزه و انقلاب کسی نیامده تا چیزی بستاند، بلکه در این مسیر همه کسانی اند که آمده اند تا در بدل سرو

جان شان، آزادی، رفاه و سربلندی برای کشور و مردمشان به دست بیاورند، راه شان را عوض نموده، با تمسک به معجزات "اسلام سیاسی" می خواهند تمام آرزوهایشان را برآورده سازند.

حال که صحبت به اینجا رسید، لازم است هر چند مختصر مکث کوتاهی بر نوشته همکار و هم‌رزم عزیز ما آقای "آزاد ل." نیز نمایم.

"آزاد ل." در آخرین نگاشته اش که با عنوان "شما چیزی بنویسید! به کی می توان اعتماد کرد!!؟؟" به تاریخ ۲۳ دسمبر در همین جا منتشر شد، داستان عقبگرد یک تن از دوستان سابقش را با قلم توانایش بیان داشته و از همه خواسته تا در زمینه ابراز نظر نمایند. با خواندن نوشته شان هر چند تصمیم گرفتم تا در یک فرصت مناسب، پاسخ سوال شان را به صورت مفصل به بحث گذارم، مگر اینک که بحث آن به میان آمده به ناگزیر با چند جمله می خواهم بدان شاره نمایم:

آزاد عزیز، به نظر من خود می باید از آن دوستی که بعد از سالها رهایت نمود؛ خوشنود و متشکر باشی. زیرا در وی تا هنوز اندکی از صداقتی که بدان "صداقت انقلابی" نام گذاشته اند وجود داشت که صریحاً موضع اعتقادی کنونی اش را بیان داشته در عمل به دوام همکاری بین خودش و جنبش انقلابی به نمایندگی از آن خودت، نقطه پایان گذاشت. این نقطه پایان گذاشتن تا زمانی که از سنگر دشمن بر رویت آتش نگشوده است، نباید زیاد باعث ناراحتی ات بگردد، زیرا تجربه ثابت نموده، به همان سانی که انگیزه افراد از شرکت در یک روندی با اسیر افراد متفاوت است، حوصله مندی و تحمل آنها نیز از همدیگر تفاوت دارد.

دوست خودت نه اولین کسی بود که سنگر عوض نمود و به یقین نه آخرین آن خواهد ماند، بلکه قبل از وی هم بودند کسانی با صد ها ادعا و "غروفش" که با مشاهده حاکمیت ارتجاع و استعمار، بر گذشته شان خط بطلان کشیدند و به یقین بعداً نیز این روند ادامه خواهد یافت. آنچه در این میان به نظر من می تواند مطرح باشد، امر صداقت در آمد و رفت است. آنی که می آید و بعداً صادقانه می رود و از سنگر دشمن هم بر انسان آتش نمی کشاید، هر چند رفتن خودش چیزی کمتر از مرگ یک دوست نیست، باز هم قابل تحمل است؛ آنچه در این میان می تواند درد انگیز تر گردد، دو حالت دیگر است، یکی این که عدم تعلقش را صادقانه و شریفانه اعلام نداشته، زیر نام ماندن در کنارت، چون موریانه از درون پایه های هستی و موجودیت تو را ویران نماید، کاری که مشتی میهنفروش از قماش "دادفر" ها با "ساما" انجام دادند و آن دیگری آنهایی اند که وقتی توان و ظرفیت آنها در ادامه راه ته کشید، و زرق و برق دنیا، اعم از پول و مقام آخرین بقایای وجدان آنها را نیز نابود نمود، به نمکدان شاشیده، از سنگر دشمن بر تو زیر نامهای دیگری جیونانه حملات شان را آغاز نمایند، کاری که "شبنامه نویس" می خواست با من انجام دهد.

تقاضای من از شما همکار و هم‌رزم نهایت عزیز این است، که چنین "آمد و شد" هائی را طبیعی دانسته، بکشید افرادی را که دیگر توان همراهی با شما را ندارند، تا زمانی که از سنگر دشمن بر شما آتش نگشوده اند، به مثابه سرباز بیماری بدانید که نیاز به تداوی دارند، دست آنها را بگیرید تا بیشتر از این در لجن و باتلاقی که خود گزیده اند، فرو نروند.

ادامه دارد